

هم نعلش تعفن کرده است.

دوشنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتیم برای تعزیه، تعزیه ضربت خوردن حضرت امیر را در آوردند، خوب خواندند.

سه شنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخبارات این است که: در شهر شهرت پیدا کرده است که رشیدالسلطان آمده است به سرخه حصار. امیر اعظم هم با او طرف (شده) شکست خورده است. مردم شهر هم هیجانی دارند، اغلب مردم سر خورده‌اند، دعا می‌کنند که رشیدالسلطان فاتح بشود. گفتند که یک کاغذ هم کسبه نوشته‌اند به امیر اعظم که به جنگ رشیدالسلطان نرو. اگر برای خاطر ما می‌روی که ما راضی نیستیم. آقای میرزا آقا خان که رفته بود به ورامین می‌گفت، سوار زیادی از ایلات ورامین می‌رفتند پیش رشیدالسلطان، عدلیه ورامین را هم خراب کرده، اجزایش آمده‌اند به شهر، آقا میرزا آقا خان هم وضع را بدجوری دیده آمده بود به شهر، چند نفر دیگر که از طرف اداره خالصه رفته بودند، رفته بودند پیش حاجی علیقلی خان، تفصیل را گفته بودند، او هم گفته بود: «چنین و چنان خواهیم کرد. اهمیتی ندارد در رشیدالسلطان کیست در واقع همان فرمایشات پارسال امیربهداد را فرموده بودند.»

برنج امسال را هم جلوش را از طرف مازندران گرفته‌اند، قیمتش هم خیلی زیاد شده است. باری دیگر از اخبارات این است که: ظهیرالدوله که مدتی بود از حکومت طهران استعفا کرده بود، رفته بود گلندوک قائم مقام را فرستاده بودند، او را آورده دوباره حکومت طهران را به او دادند. ملکه ایران هم که در شاه آباد بود، چون بایست ظهیرالدوله گاهی برود پیش ملکه ایران، اسباب زخمی بوده، عشرت آباد را برای ملکه ایران معین کرده، دیروز به عشرت آباد نقل مکان کرده است. باری وزارت داخله هم

چند روزی با وثوق الدوله شده، او هم استعفا کرده، چند روزی هم با معاون بودگویا باز با خود فرمانفرماست یا هنوز بی صاحب است.

چهارشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار منصور، حمام، سردار منصور امشب با میرزا اسدالله خان برادر میرزا علی اکبر خان بانکی معروف می‌روند به فرنگستان یک نفر غلام سفارت روس هم با او می‌رود. رفتم پیش سردار منصور خداحافظی کردم. ایشان هم تشریف کثافتشان را می‌برند از این هر دو ناپاک جهان پاک به! خیلی مرد مفسدی بوده و هست. از قراری که شهرت یافته است امیر اعظم و پیرم با رشیدالسلطان در دماوند روبرو شده جنگ کرده‌اند، امیر اعظم (و) پیرم شکست خورده‌اند.

عضدالملک از قراری که صاحب اختیار می‌گفت، تعینش به قدری شده است که مثل امانت در یک جانی گذارده‌اند، پس فردا حرکت می‌دهند با لباس رسمی می‌برند به حضرت عبدالعظیم، سر مقبره شاه شهید دفن می‌کنند. شبش می‌برند در سر در باب همایون می‌گذارند بعد با تشریفات بر می‌دارند، سفرای خارجه هم گویا باشند.

پنجشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

بعد از ظهر از خواب برخاسته شکر خداوند را به جای آورده دعا و نماز خوانده، به جایی نرفته، مشغول خواندن قرآن بودم. قدری هم روزنامه نوشتم تا وقت افطار، افطار کرده بعد از افطار هم نماز خوانده و دعا‌های شب جمعه را با دعا‌های هر شب خوانده و استراحت کردم.



آیرانفرد در عهد ملک

### عضدالملک نایب السلطنه

خبر آوردند که عضدالملک عصری مرحوم شده است، یعنی به درک واصل گردیده خون شیخ فضل الله مرحوم و اغلب به گردن این بزرگوار است فقط دلش به لقب نایب السلطنگی خوش بود، در عهد ایشان خیلی لطمه به اسلام خورد جزایش با خدا است.

جمعه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، سر راه رفتم منزل مجدالدوله، مجدالسلطنه پسرش و احتشام الدوله آنجا بودند با هم به اتفاق سوار شده رفتیم کامرانیه. حضرت اقدس من را با مجدالدوله برای افطار نگاه داشت.

شنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس، آمدم منزل. بعد از افطار دوباره سوار شدم رفتم کامرانیه.

یکشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم کامرانیه تعزیه، نزدیک به آخر تعزیه سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، اول حضور حضرت اقدس رسیدم. اعلم السلطنه که کارهای حضرت اقدس راجع به اوست بود. امروز وزیر مختار روس با اجزایش (و زن نایب دوّم (و زن «بارونوفسکی»، خود «بارونوفسکی»، امروز به تعزیه دعوت دارند، تعزیه هم تعزیه یوسف زلیخا بود. خیلی از تعزیه خوششان آمد.

سه شنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیدم، تعزیه هم روز آخرش است. تعزیه محشر را خواندند بعد از تعزیه، حضرت اقدس من را نگاه داشته نگذارند بروم. افطار را در کامرانیه صرف کرده، انعام و خلعت تعزیه خوانها را داده آمدم منزل.

چهارشنبه ۳۰ شهر رمضان ۱۳۲۸

نماز روز عید، دعاها (و اعمال روز اول ماه و روز عید فطر را به جای آوردم.

برای عید خیلی تردید بود. اغلب مردم تا ظهر اغلب تا یک ساعت به غروب روزه بودند ولی سلام منعقد شد. باری عصری هم به اسب دوانی فرنگی‌ها در قلعهک دعوت داشته رقیم. تمام سفرا، اغلب از شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان بودند، اسب دواندند، موزیک قرآق هم می‌زدند، یک نفر هم اسبش از راه در رفته رفت توی مردم تماشاچی، یک نفر هم زیر دست و پای اسب رفته دستش شکست.

### پنجشنبه ۲ شوال ۱۳۲۸

اخباراتی که این هفت هشت روز شنیده شده، اغلبش هم معلوم نیست صحت دارد یا دروغ است، از این قرار است، ولی بعد هر کدام که دروغ شد یا تغییری پیدا کرده خواهم نوشت. اخبارات شهری این است که: ناصرالملک برای نیابت سلطنت خواهد آمد. وزارت داخله هم هنوز بی صاحب است ولی مستوفی الممالک رسیدگی می‌کند، دور نیست که به خود او واگذار بشود، که چون رئیس الوزراء است، وزارت داخله هم مسئولیتش با او باشد.

دیگر از طرف مجلس گویا به حاجی علیقلی خان گفته شده است: «شما خیلی خدمت کرده‌اید اگر مدتی بروید به فرنگستان بهتر است»، چون خیلی دلش می‌خواست نایب السلطنه بشود. بعد از مردن عضدالملک هم خیلی دست و پا کرد، پیش وکلارفت ولی نشد، سپهدار هم مشغول زد و خورد است با حاجی علیقلی خان. فرمانرها هم که استعفا کرد گفته بود که حاجی علیقلی خان مانع از پیشرفت کارهاست. آنها هم سخت با هم طرف هستند.

حیدرخان چراغ برقی که رفته بود، گفتند محرمانه چند روز است مخفی آمده است، بعضی‌ها را بکشد. خیلی‌ها متزلزل هستند. نعش عضدالملک را هم روز جمعه برداشته باکمال تشریفات برده در حضرت عبدالعظیم دفن کردند سر مقبره شاه شهید. وقتی می‌خواستند ببرند سر مقبره شاه گفت وگو بوده است. علاءالدوله رأی نداده بوده است، گفته بود می‌خواهید آنجا دفن کنید که محمدعلی شاه بیاید حکم بکند نعش را در

بیاورند دور بیاندازند. باری اغلب سفرا هم بوده‌اند ولی تمام مردم فحش می‌دادند. گفتند امیر اعظم که رفته به جنگ رشیدالسلطان، با رشیدالسلطان روبرو شده. جنگی کرده عده کشته شدگان را مختلف می‌گویند، قدری که جنگ کرده است. خود امیر اعظم قدری پیاده و سوار برداشته، سر حضرات را به جنگ گرم کرده رفته از عقب پشت آن‌ها را گرفته، پیش قراول‌های آنها فهمیده‌اند تا خواسته‌اند جلوگیری نکنند. جنگ سختی شده بوده رشیدالسلطان با اجزای (خود) فرار می‌کنند به طرف گردنه امامزاده هاشم و اسبابهایشان می‌ماند. امیراعظم حکم می‌کند که چادرها و اسباب‌هایشان را غارت نکنند. گمان کرده بود که دیگر فرار کرده‌اند. سوار و سرباز امیراعظم می‌ریزند، مشغول چپاول می‌شوند که رشیدالسلطان از بالا سر حضرات را می‌گیرد به باد گلوله، از قرار کشت و کشتار زیادی می‌شود، گویا به امیراعظم شکستی وارد می‌آید. دیگر مختلف می‌گویند هر روز یک جور حرف می‌زنند. پاشاخان پسر مشرالذوله هم می‌گویند در جزء رژیمان اول رفته بود کشته شده، بعضی‌ها می‌گویند دروغ است، بعضی‌ها می‌گویند که پیش از این جنگ شب در اردوی امیراعظم تفنگ در رفته بود. خیال کرده بودند که به اردویشان شبخون زده (شده) بر هم ریخته، پاشاخان کشته شده. از بس که مختلف می‌شنوم چیزی نمی‌فهمم تا خداوند چه مقدر فرموده است. گفتند از استرآباد به قدر یکصد نفر سوار ترکمن آمده است پیش رشیدالسلطان.

دیگر اسماعیل خان سرتیپ سوادکوهی هم نظام السلطان حاکم مازندران را گرفته حبس کرده است، خودش هم در ساری مشغول حکومت است. برنج هم هیچ به طهران نمی‌آید و به کلی مسدود است، برنج خرواری چهل و پنج تومان شده است. آن هم مال رزازهاست زغال هم همین طور است.

هزیر السلطنه بختیاری «چهار لنگ» که حاکم کاشان بود قدری با نایب حسین جنگ کرده، هفت هشت ماه است که حاکم کاشان است، این روزها دید کارها خراب است هر چه تفنگ و فشنگ مال دولت آنجاها بود گرفته رفت به بختیاری چهار لنگ، خانه خودش. نایب حسین هم آمده کاشان را ضبط کرده مشغول حکومت است. گفتند

سرباز باگاری روانه کرده‌اند برای کاشان. اردبیل هم چندی قبل باز بر هم خورده بود. روس‌ها بکلی ضبط کرده، قشون (و) حاکم فرستاده آنجا را ضبط کرده تمامشان را هم در حمایت خودشان می‌دانند. رشت هم در شرف بر هم خوردن است. صدیق‌الحرم پدر سوخته که رئیس نظمیۀ آنجا بود فرار کرده آمده به شهر.

جمعه ۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عصر سوار شده، باز رفتم به اسب دوانی فرنگی‌ها. به همان تفصیل سابق بود. فرنگی‌ها تماماً بودند. سفرا و اغلب شاهزادگان و وزراء و امراء بودند

شنبه ۴ شهر شوال ۱۳۲۸

قم هم شلوغ شده است. عدلیه و باند دل‌ها (و) نظمیۀ آنجا را درب و داغان کرده‌اند. نمک و سایر «باند دل‌ها» را (و) ادارات را برهم زده‌اند. ساوه و زرند هم گویا متابعت قم را کرده‌اند. یک دسته سرباز باگاری فرستاده‌اند به طرف قم.

گفتند نایب حسین کاشانی با انتظام‌الملک یک تلگراف زده‌اند به وزراء که اگر از این حرکات (دست) برداشتید، این کفر بازی‌ها را موقوف کردید بسیار خوب، والا خاک طهران را بر باد می‌دهیم، آن‌را هم سردار اسلام (و) انتظام‌الملک (و) سردار اقدس امضاء کرده‌اند. وضع طهران هم خیلی مغشوش است. پاشاخان پسر مبشرالدوله هم کشته نشده است. از طرف مازندران (و) امیر اعظم اخبار صحیح هیچ نیست.

نایب حسین که سردار اسلام است کاشان را ضبط کرده است، گفتند مجاهدینی که رفته بودند به کاشان، وقتی رسیده‌اند که خود نایب حسین لب حوض مشغول گرفتن وضو بوده است، سرش را هم مثل عمامه بسته بوده است. مجاهدین خیال کرده بودند که از طلاب است. پرسیده بودند نایب حسین که جاست؟ گفته بود هیچ صدایتان در نیاید تا

من به شما نشان بدهم. فحش داده بود و گفته بود صبر کنید من بروم بیایم برویم از بالای پشت بام بزنیمش. رفته بود، توی راه پلکان (زیاد) جلوتر نرفته بود، برگشته اول رئیس مجاهدین را می‌کشد بعد صدا می‌کند پسرهایش می‌آیند، چند نفر را می‌کشند. باقی را آنچه اسلحه داشته می‌گیرند. باری طهران هم وضعش خوب نیست، نان هم کم است و گیر کسی نمی‌آید. دکان‌های نانوائی دائماً پر از جمعیت است.

یکشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۲۸

اندرون حمام را قُرُق کرده ولی نرفته بودند حمام. عصری رفتم حمام. قدری روزنامه نوشته شکر خدا را گفته استراحت کردم.

دوشنبه ۶ شهر شوال ۱۳۲۸

نهار را مهمان مجدالدوله هستیم، یعنی مهمان مجدالسلطنه پسرش. سوار شده رفتیم. سپهدار، صاحب اختیار، معین السلطان، جلال الملک، آصف السلطان، موقرالدوله لشکر نویس توپخانه، احتشام‌الدوله، شبل السلطنه، قطب‌الدوله، آرشاک ارمنی، دکتر اسماعیل خان که جزء وکالت جمع بودند.

سه‌شنبه ۷ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، سپهدار آمده است در عمارت‌های جدیدش منزل کرده است. صاحب اختیار، مجدالدوله و ساعدالدوله بودند. اخباراتی که امروز منتشر شده از این قرار است:

امیر اعظم که (رفته بود)، بارشیدالسلطان جنگ کرده حضرات را شکست داده است رشیدالسلطان و امیر مکرّم و سایرین تا آمل در واقع فرار کرده‌اند. دیگر معلوم نیست که



دروغی فرار کرده بودند یا اینکه خیالشان این بوده است که حضرات را شیر بکنند. باری امیراعظم می رود به «پبله ور»، چند روز هم آن جا بوده. بعد می رود در خانه امیر مکرم منزل می کند، اموال امیر مکرم را غارت می کند. هر چه داشته و نداشته غارت می کند. از راه دماوند می فرستد به باغ خاص ده علاءالدوله. سرباز بختیاری ها سوار امنیه و سایر قشونی که با امیر اعظم بوده اند تماماً رعیت مردم لاریجان را، زن و بچه (ها) را اذیت می کنند، اموالشان را به غارت می برند بعد امیراعظم که می بیند میدان خالی است حرکت می کند رو به آمل، تا می رسد به «آبعلی» و «پنج آب». تقریباً شش هفت فرسخ. رشیدالسلطان با امیر مکرم می رسند. در علی آباد جنگ سختی در می گیرد به قدر یکصد نفر عجالتاً از اردوی دولتی کشته شده اند. بختیاری زیادی کشته می شوند، چراغعلی خان بختیاری هم کشته شده. اسب امیراعظم پنج تیر گلوله می خورد، شکست سختی به اردوی دولتی وارد می شود. اغلب در کوه ها سوارهای آذربایجانی (و) امنیه پراکنده شده اند، فرار کرده اغلب دهات را هم چاییده آمده اند. اغلب زخمی ها در دهات مانده. به قدر چهل پنجاه سوار امروز دیده بودند که آمده از طرف تجریش رفته اند به طرف طهران، چهار پنج نفر زخمی هم در «اراج» مانده اند که از اردو فرار کرده اند. امیراعظم را هم گفتند تیر خورده ولی انشاءالله دروغ است، گفتند از اجزای شخصی خودش هم خیلی کشته شده. به یک روایت رفته است به طرف...، خبر صحیحی هم نیست که اردو به کجا رفته (و) چه بر سرشان آمده است ولی سوار شکست خورده، از سوار و سرباز بختیاری دو نفر سه نفر خیلی دیده شده است که فرار می کنند رو به طهران می آیند چه زخمی و چه سالم. بعضی سوارهای «چگنی» که در جزء سوارهای امنیه بوده اند، همچه فرار کرده اند که یکسر آمده از شمیرانات گذشته رفته اند به طرف قزوین ولی دیگر معلوم نیست چه به سر سایرین آمده ولی یقین است که حضرات را بکلی متفرق کرده اند. باری در شهر دوباره استعداد (و) اردو خواسته اند.

دیگر از اخبار تازه این است که: اهل آذربایجان وزراء را خواسته‌اند پای تلگراف، گفته‌اند که شماها را هیچ به وزارت قبول نداریم شماها را هیچ نمی‌شناسیم. مخصوصاً (به) قوام السلطنه که وزیر جنگ است خیلی بد گفته (اند). اهل آذربایجان گفته بودند به جز رئیس الوزراء هیچ کس نباید پای تلگراف باشد. نان هم که در شهر بسیار کمیاب است، شهر هم وضعش خوب نیست.

به قدر هزار نفر از قاجاریه، شاهزادگان، تسید، و آخوند در شهر جمع شده در خانه صدرالعلماء بست نشسته‌اند و برای حقوقشان به مجلس عریضه نوشته (اند) که چرا ماها را از کارهایمان خلع کرده می‌خواهید حقوق چندین سال ما را کم کنید. آنها هم اسباب یک هیجان شده (اند). رشت هم بر هم خورده امیر معظم (را) دو روز پی حاکم کرده (اند) ولی دیروز باز استعفا کرده است. دهات عراق سپهدار را هم بختیاری چهارلنگ تمام را غارت کرده (اند)، بختیاری‌های چهارلنگ که با هم متفق شده بودند که بی‌آیند عراق را بچاپند و با هم، هم قسم شده بودند، در نزدیک عراق میانه‌شان بر هم می‌خورد، با هم جنگ می‌کنند و همدیگر را می‌کشند. استرآباد بر هم خورده، هنوز از رشت و استرآباد اخبار صحیح نیست. امروز هم یکصد نفر سوار بختیاری رفته‌اند برای حمایت امیراعظم. وزراء هم استعفا کرده‌اند. محتشم السلطنه دو روز است وارد شهر شده است. آذربایجان هم گویا بر هم خورده است، رشت هم. ولی معلوم نیست.

مجیدالملک که حاکم اردبیل بوده است در انقلاب اخیر گویا کشته شده است. طهران هم در کمال بی‌نظمی است. پریشب خانه حشمت‌الدوله را دزد زده هر چه داشته و نداشته است برده‌اند. وزیر مختار روس و انگلیس و عثمانی پرست کرده‌اند که اگر نمی‌توانید مملکت را آرام بکنید ما خودمان خواهیم کرد و دیگر با شما کاری نداریم. سپهدار (از) شکست خوردن امیراعظم و وضع پریشانی اردوی او بسیار خشنود بود.

چهارشنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، بیشترش (به) صحبت جنگ و وضع مملکت و بی نظمی های اطراف گذشت تا وقت نهار، نهار خوبی سرمیز صرف شد. بعد از نهار قدری صحبت کرده بازی کرده، اردوی دولتی که برگشته (به) محال دماوند اغلب جاها را چاپیده اند. خود امیراعظم هم معلوم نیست کجاست. از قراری که مسعودالملک می گفت، رشیدالسلطان خیلی رشادت کرده است، با احمدخان میرشکار در توی جنگ، رشیدالسلطان می گفته است که ای مردم فرار بکنید من به جز با ارمنی و بختیاری با کس دیگر کار ندارم. خیلی رشادت های خوب کرده است عمیدالملک هم آمده از قراری که می گفت وزراء در خانه مستوفی الممالک جمع بوده استعفا کرده اند.

دیگر اخبارات تازه این است که: چند روز قبل ظهیرالدوله رفته است در اداره بلدیة، ابراز کرده است که به من ماهی یکصد و پنجاه تومان می دهند که نان را گران بفروشد و من قبول نکرده ام. اگر کسی همچو حرفی به من بزند چه بایست کرد. آیا باید استنطاق کرد (و) اگر راست باشد مجازات کرد یا خیر؟ گفته بوده اند البته باید مجازات کرد. آقا سید ابراهیم (را) که نایب خود ظهیرالدوله بود در خانه آقا و در بلدیة وکیل است و سید محترمی است در همان مجلس نشان دمی دهد، با هم گفت و گوشان می شود. بعد گفته بودند، در عدلیه بایست استنطاق بشود. دیروز رفته بودند عدلیه در اطاق جزا، مذاکرات کرده بودند، گویا ظهیرالدوله بعضی کاغذها و نوشتجات داشته، در روزنامه ها هم اعلان کرده بودند که مردم جمع بشوند برای استنطاق. گویا خیلی ها هم بوده اند از تماشاچی ولی توی اطاق نرفته بودند. بعد حق را به طرف ظهیرالدوله می دهد محاکمه و آقا سید را حبس می کنند. ظهیرالدوله هم از نیابت خودش خلع می کند. خیلی غریب است! آقا سید یکی از آدم های خوب بود، بایست جهت دیگر هم داشته باشد. اگر معلوم شد خواهم نوشت.

پنجشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت یزدان قدری راه رفته، تمام را در منزل بودم غروب رفتهم حمام، توی ده. نماز و دعاها شب جمعه را خواند شکر خدا را کرده و استراحت کردم.

جمعه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، ساعدالدوله، قطبالدوله و مستشارالدوله بودند. اخبارات تازه: امیراعظم با عقب مانده قشون شکست خورده امروز وارد شده اند. امیراعظم در مبارک آباد (و) آن اطراف اردو زده اند. و بین راه هم هر چه گیرشان آمده است دوباره استعداد جمع کرده برود به جنگ. یک تلگراف هم امیر مکرّم با اسماعیل خان به سپهدار زده بودند که ما یاغی دولت نیستیم. با دولت هم جنگ نداریم. حاجی علیقلی خان با علاءالدوله برای اغراض شخص خودشان سر خانه و زندگی ما آدم فرستاده اند. تمام اموال را امیراعظم برده است به باغ خاص علاءالدوله. اگر غرض ملکی با ماها دارد یا دعوی ملکی دارد چرا تحریک می کند که قشون دولت سر ماها بیاید. هفت، هشت نفر از کدخداها و ریش سفیدهای لاریجان رفته بودند پیش امیراعظم. آنها را گرفته داده است به درخت بسته اند. حکم کرده است به آنها شلیک کرده اند. اول که شلیک نکرده بودند، بعد قهر کرده اسبش را سوار شده بود گفته من می روم. بعد گویا آدم های خودش شلیک کرده بودند. بعد از تیر باران می دهد سرشان را هم می برند. اسماعیل، سلطان فوج لاریجان را هم امیراعظم گرفته فرستاده است گویا به طهران.

سپهدار تلگراف کرده بود که نظام السلطان را مرخص بکنند جواب زده بودند اسماعیل سلطان را محترماً روانه بکنید تا ما هم نظام السلطان را مرخص بکنیم. دیگر شرحی تلگراف زده بودند. از خودشان براثت ذمه کرده بودند و تقصیرات را به گردن حاجی علیقلی خان و علاءالدوله وارد آورده بودند چون در وقت رفتن اردو سه هزار

تومان علاءالدوله برای مخارج اردو داده بوده است.

دیگر بختیاری‌ها که از طرف اصفهان . با پسر سردار ظفر آمده (اند) به طرف کاشان و جنگ با نایب حسین. گویا دو سه شکست نایب حسین به بختیارها داده است و زار هم بی تکلیف مانده‌اند، چون نایب السلطنه نیست که استعفای وزراء را قبول بکند و تشکیل کابینه بدهد، نمی‌خواهند خلاف قانون هم کار بکنند. تمامشان هم سرگردان هستند. ناصرالملک هم هنوز آمدنش معلوم نیست. گویا هم تلگراف کرده است که تا حاجی علیقلی خان و سپهدار هستند من نخواهم آمد، مگر آنها را تبعید بکنید ولی یک روایت دیگر هم گفتند: در پاریس بوده است، حالا رفته است به لندن بعد خواهد آمد به طهران. کرمان هم بهم خورده است، عدلیه (و) نظمی را خراب کرده‌اند. پسر سردار ظفر که رفته است، نایب‌الحکومه است، چندین دهات را چاپیده (اند). کرمان هم مغشوش است. چراغعلی خان بختیاری را که گفتند در جنگ لاریجان کشته شده دورغ است، امامقلی کشته شده است. دیگر آخوند ملا کاظم هم تلگراف کرده است. به اغلب لایات که به دولت مالیات ندهند. عین‌الدوله هم گفتند به صولت‌الدوله رئیس ایل قشقائی تلگراف زده است که فارس را منظم بکنند، مالیات جمع بکنند، در جواب به عین‌الدوله گفته بوده است که؛ «مالیات را که آخوند ملا کاظم گفته است ندهند و کسی نخواهد داد. نظم‌اش را هر چه بتوانم به چشم!» گویا گفته بوده است که آمدن شما هم لازم نیست یا همچو اشاره کرده بوده است. آذربایجان هم وضعش خوب نیست. اردبیل خود شهرش در تحت حمایت دولت روس است، اگرچه چیزی باقی نمانده است ولی اطراف اردبیل بسیار مغشوش و بی‌نظم است. (در) کاشان هم نایب حسین مشغول جنگ است گفتند بختیاری‌ها رفته (اند) توی شهر کاشان قتل و غارت زیادی کرده مجتهدین حکم به جهاد کرده، بختیاری زیادی کشته شده و مشغول جنگ هستند تا خداوند چه مقدر فرموده

باشد. آذربایجان گفتند تقی زاده را.... آگویا می خواسته آنجاها را به هم بزند، می خواهند به دارش بزنند، نصف شهر می گویند بایست به دارش زد نصف می گویند بایست تبعید ابدی بشود. این انقلابات است خداوند خودش اصلاح بکند.

شنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۸

بندگان حضرت اقدس به واسطه کسالت سروردالدوله در شهر ماندنی شده اند. حکم فرموده اند خانم ها و اجزاء که در کامرانیه هستند کوچ بکنند بروند به شهر. ما را هم حکم کردند برویم به شهر. باری تلفن زدم که گاری بیاورند برویم به شهر. عصری رفتم سفارت از وزیر مختار و «بارونوفسکی» دیدن کردم. بعد رفتم منزل سپهدار آنجا هم قطب الدوله، ساعدالدوله، شاهزاده بشارت السلطنه و آقاسید حسن پسر شیخ الاسلام قزوینی که حالا شیخ الاسلام است، یک روز معمم است، یک روز مجاهد است، یک روز مگلا است، هر روز به شکلی در می آید... آنجا بودند؛ مدتی صحبت کرده سپهدار هم از وکالت استعفا کرده. در مجلس مذاکرات می شود برای امتیاز روده و پوست و غیره، سپهدار نوشته بوده است به مجلس که «مملکت از دست رفته ما بیائیم بنشینیم صحبت روده و پوست بکنیم؟» در هر صورت گمان نمی کنم که او هم دیگر بتواند از خاک زرگنده خارج بشود.

یکشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده آمدیم به شهر به سلامتی و میمنت. سفر به بیلاق به اتمام رسید. امیدوارم انشاءالله تعالی به خواست خداوند و توجه پنج تن که این ورود را هم مبارک و میمون بفرمایند سروردالدوله حالش خوب نیست خداوند انشاءالله خودش شفا کرامت فرماید. ضعف دارد، مرض هم اسهال است حالش خوب نیست.

دوشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عمه خانم آمده و گفت دیشب سرورالدوله مرحومه شده‌اند. بسیار بسیار افسرده شدم خیلی زن متشخصی بود. ر فتم اندرون حضور حضرت اقدس رسیدم. بسیار بسیار افسرده و متالم بودند. خیلی بی تابی می کردند. قدی تعزیت و تسلیت به حضورشان عرض کردم، بنابراین شده که بعد از شستن، نعش را ببرند امامزاده معصوم به امانت بگذارند تا بعدها انشاءالله به عتبات حمل بکنند. باری آمدم بیرون برای دستوالعمل دادن نهار و عمل ختم. بعد حضرت اقدس تشریف بردند منزل ظل السلطنه که به طور خوشی او را خبر بکنند چون اطلاع نداشت. باری در بین راه شعاع السلطنه تشریف آوردند با حضرت اقدس به اتفاق رفتند منزل ظل السلطنه آنجا هم جلال الدوله، صارم الدوله، هرمز میرزا بودند. قدری که نشستیم یواش یواش گفتند. بعد شعاع السلطنه رفت من هم آمدم عمارت اندرونی. آنجا هم یک سفره انداخته بودند دیگر هر کس را که بخواهید از شاهزادگان، علماء و غیره می آمدند، باری آصف السلطنه، سعیدالملک هم بودند. دو ساعت به غروب ظهیرالاسلام آمده با حضرات و حضرت اقدس رفتند حیاط سرورالدوله، نعش را برداشته، خودش وصیت کرده بوده‌اند که نعش را با موزیک به طور فرنگی‌ها برنارند. کالسکه بزرگ حاضر کرده بودند درشکه زیادی برای مردم، هر کس هم که از خودش کالسکه و درشکه داشت. (آورده بود) یدک هم گفته بود که نبایست برای من حاضر بکنند. باری نعش را با کمال احترام برداشته رفتیم امامزاده معصوم. شعاع السلطنه، جلال الدوله، شعاع الدوله، مؤیدالدوله، مجدالدوله، من و اغلب از آقاها و آصف السلطنه و خیلی‌ها بودند. در یک اطاق خوبی امانت گذاردیم. اسباب تشریفات مفصلی برای آن اطاق مرتب کرده بعد مراجعت کرده آمدم امیریه.

سه‌شنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیریه در عمارت بزرگ ختم‌گذارده بودند. ولی نه در تالار

بزرگ، تالار سردر، اغلب از شاهزادگان و علماء بودند. نیرالدوله، فرمانفرما، ظفرالسلطنه، موثق الدوله شعاع الدوله، مؤیدالدوله، مجدالدوله و علماء بودند. بعد خود حضرت اقدس آمدند در واقع ختم را جمع کردند، ظل السلطنه و مؤیدالدوله صاحب عزا بودند. بعد در حوضخانه نهار مفصلی چیده بودند. بعد سلطان المتکلمین که آقا شیخ محمد برادر مرحوم حاجی ملا باقر است بعد از ختم روضه خوبی خوانده، بعد رفتیم حضور حضرت اقدس. حضرت اقدس پذیرائی می کردند، سفیر کبیر عثمانی آمد (و) خیلی ها، تا ساعت پنج آنجا بودم.

چهارشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۸

امروز هم در مسجد شاه از جانب دولت ختم گذارده بودند، بنام با ظل السلطنه برویم در مسجد شاه. آقاها هم علیقلی میرزا، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، اعزازالسلطنه و اعتضادالخاقان رفتیم برای مسجد شاه. قدری دیر رفته، در وسط بازار دیدم کبکبه ولیعهد پیدا شد معلوم می شود که رفته بود ختم را جمع بکند، جمع کرده مراجعت می کرد. شاه هم چند روز است کسالت دارد، حالش خوب نیست. باری بعد از نهار هم ظهیرالدوله (و) آصف السلطنه و یمین السلطان با پای لنگ آمده جمع بودند. جمعیت غریبی بود.

پنجشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم امیریه با ظل السلطنه سر قنات کریم آباد امیریه. فرش آوردند آنجا صرف نهار کرده سرش را مشغول می داشتم. بعد آمدم در عمارت های خود ظل السلطنه، هرمز میرزا هم آمده تا ساعت چهارده و نیم از شب رفته بودم. امروز هم اغلب مردم که حضور حضرت اقدس شرفیاب نشده بودند شدند.



جمعه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات خارجه و داخله این است که: مملکت پرتقال جمهوری شده پادشاه پرتقال رفته بود به شکار، او که رفته بود، شورش می‌کنند، عمارت دولتی را متصرف می‌شوند، پادشاه هم به دولت انگلیس پناه می‌آورد آنها از او حمایت می‌کنند. کشتی جنگی فرستاده او را حمل می‌کنند.

داخلی هم؛ عمل کاشان کارش بالا کشیده، نایب‌حسین تلگرافخانه انگلیس را متصرف و مشغول جنگ است. بختیاری(ها) زیادی هم دور شهر کاشان را محاصره کرده از یک طرف وارد شهر کاشان شده‌اند. زن زیادی را چه کشته و چه بی‌سیرت کرده، بچه زیادی هم تلف شده پستان زنهارا بختیاری بریده‌اند (و) مال بسیاری هم به غارت برده‌اند، اگر نایب‌حسین شکست بخورد تمام شهر کاشان به غارت خواهد رفت و تمام زن‌های کاشی بی‌سیرت خواهند شد. از دست بختیاری‌ها علمای کاشان هم که چنین دیده‌اند، حکم به جهاد کرده‌اند گویا بختیاری زیادی کشته شده است. باز هم از بختیاری حاجی علیقلی خان سوار خواسته که کاشان را خراب بکنند. توپ هم دو عراده از طهران باگاری فرستاده شده است (که) آن چه باقی مانده‌اند از زن و مرد با توپ تلف کنند. بیچاره مردم کاشان! بینوا اهل کاشان! باری خیلی بد شده است، گویا دوست سیصد نفر سیلاخوری هم به حمایت نایب‌حسین رفته‌اند، خوب جنگ می‌کنند بختیاری زیادی کشته. تلافی آنجاها را در می‌آورند.

باری امیراعظم هم در مبارک آباد عین‌الدوله است، هنوز اردوئی تشکیل نشده است و سرداری معین نشده است که برود به جنگ. روزنامه شرق که توقیف شده اسمش را برگردانده برق گذارده. به وکلا و وزراء تاخت آورده است. دو روزنامه هم در رشت چاپ می‌شود یکی به اسم گیلان و یکی اسم دیگری دارد. خوب چیز می‌نویسد. امروز تنبیه هم که مصور است او هم سخت نوشته بود، تمام به وزراء و وکلا تاخت می‌آوردند

و فحش می نویسند، آنها هم ابداً بروی بزرگوار خودشان نمی آورند. پریروز چهارشنبه طرف عصری در شهر هیجان غربی شده گفتند ضرغام السلطنه که مدتی است در کهریزک است آمده حضرت عبدالعظیم را متصرف شده است و گلدسته‌ها را سنگر بسته است. خیلی اسباب وحشت شده، صبح فهمیدیم که ظهیرالدوله رفته او را آورده منزل مستوفی الممالک رئیس الوزراء. معلوم شد که او هم عجب آدم فیزیوی است تریاکی و بی معنی است. روزی که در امیریه ختم بوده است بعضی‌ها اسباب خیالشان شده بوده است. اغلب از وکلا و بختیاری‌ها و شاهزادگان بزرگ که در امیریه جمع هستند، اطراف که شلوغ، شهر هم که مستعد، مبادا یک اقدامی بشود. اسباب خیالشان شده بود. دیگر از حال حضرت اقدس<sup>۱</sup> مسبوق نبودند که در این نوع خیالات نبوده و نیست. هرگز خودش را داخل در این نوع امورات نمی فرماید از این اعمال هم بدشان می آید باری مثلی است معروف کافر همه را به کیش خود پندارد.

حکومت‌ها که معروف بود داده‌اند چون تکلیف هیچ کس معلوم نیست، وزیر داخله هم معلوم نیست، به این جهت حکام هم سر جای خودشان هستند، انتظام الدوله هم رفته است به طرف نور و کجور تفنگچی جمع بکند برود به جنگ امیرمکرم، دوست قبضه تفنگ و پانصد تومان پول گرفته است. چند روز است که رفته است. باری اخبارات بی حد و نهایت است. مغرب سوار شده رفتن امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده بعد رفتیم خانه عمیدالملک، از آنجا رفتیم هتل پارک که تازه باز شده، روبروی پارک مرحوم اتابک است خیلی منظم. زن و مرد فرنگی زیادی شب‌ها و روزها آنجا صرف غذا می‌کنند. مثل هتل‌های فرنگ است.

شنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم خانه مجدالملک سر ختم، مادر زنش که زن مرحوم امین حضور است

مرحوم شده است. نیرالدوله، امین الدوله، مجدالملک امین حضور حالیه هم که صاحب عزاست، بودند و پسر مجدالملک، حمیدالملک، نیرالسلطان فراش باشی محمدعلی شاه فرمانفرما (هم) آمد که ختم را جمع بکند.

امشب شب هفته مرحوم «سروردوله»<sup>۱</sup> است. اهل اندرون حضرت اقدس سایر شاهزاد خانم‌ها و دخترهای شاه تماماً می‌روند امامزاده معصوم سرخاک. معززالملوک<sup>۲</sup> هم رفته بودند سرخاک غروب مراجعت کردند.

یکشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که: سپهدار با حاجی علیقلی خان آشتی کرد. سپهدار هم آمده است به شهر. روزها هم اغلب با سایر وکلا و حاجی علیقلی خان در تلگراف‌خانه هستند. (در) کاشان گفته‌اند جنگ نکنند، خیال اصلاح دارند. طرف مازندران را هم خیال اصلاح دارند. یک اردو بیرون دروازه دوشان تپه سر «آب سردار» زده‌اند بیست و دو چادر است ولی هیچ کس گویا تویش نیست. فقط چند نفر هستند برای حفظ چادرها. یک ازاده توپ با چند نفر توپچی هم هستند. صبح و مغرب یک تیر توپ می‌اندازند.

دیگر حضرات که ادعای حقوق می‌کنند (از) شاهزاده، مستوفی، لشکرنویس، اعیان، اشراف، زن و مرد و سید و آخوند زیادی در مسجد جامع جمع هستند. دیشب زن‌ها معرکه کرده بودند می‌خواستند شلیته‌هایشان را سر چوب بکنند. هم حقوق می‌خواهند و هم می‌گویند که به چه جهت ماها را از کار خلع کرده مواجب یکساله ما را ماهانه یک ماهه سایرین قرار داده‌اید دور نیست رفته رفته این کار هم بزرگ بشود و

۱ - سروردوله زن کامران میرزا نایب‌السلطنه.

۲ - معززالملوک: دختر کامران میرزا، همسر دوم ملیحک

اهمیت پیدا بکند. قائم مقام چند روز است فرار کرده است. گویا به فرنگستان رفته است، گفتند طلبکار زیادی داشته است و یک حال جنون هم پیدا کرده است ولی از این حرکتش معلوم می شود که سر عقل بوده است.

رفتیم خانه حاجی معین السلطان به روضه، توی اطاق روضه می خواندند، مجدالدوله، علاء الملک، صدر السلطنه، مهدی، علی میرزا پسر مرحوم جلال الدوله، شبل السلطنه و جلال الملک بودند. امشب شب چلهٔ عضد الملک است مهمانی کرده اند، روضه می خوانند.

دوشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شدم به اسب (که) بروم منزل مستوفی الممالک رئیس الوزراء، در خیابان الماسیه دیدم مستوفی الممالک با مجدالدوله و آجودان حضور به کالسکه نشسته می آیند معلوم شد می روند به دوشان تپه (برای) شکار. فرستادند که اگر میل دارید شما هم بیایید من هم بی میل نبودم. مجدالدوله، آجودان حضور و حکیم الملک وزیر مالیه هم بودند.

اسب من را برداشت نتوانستم تفنگ بیاندازم. خیلی خدا به من رحم کرد اسب من را برد تا نزدیک رزمگاه. آنجا جلو اسب را گرفته مراجعت کردم. مستوفی الممالک هم از جاده حاجی اسماعیل رفته بود بالا که بزها را پیدا بکند تفنگ بیاندازد، خودش هم خوب تفنگ می اندازد. در بین راه هم یک افعی بزرگ زیر پای اسب من بود ولی نیمه جان، معلوم نشد که آدمی او را کشته بود یا «قرقوش» او را گرفته بود. اسب من پایش را گذاشت رویش بعد دادیم سرش را لِه کردند. آجودان حضور هم رفت با تفنگ مستوفی الممالک سه تا کبک زد. سوار شده آمدیم به دوشان تپه.

این روزنامه در روز سه شنبه ۲۱ شهر شوال سنه ۱۳۲۸ به اتمام رسید. امیدوارم انشاء الله در روزنامه های نو خبرهای خوشی برای مسلمانان خودمان انشاء الله تعالی